

پروفسور محمود حسابی

و حافظ

مهندس ایرج حسابی

مدیر بنیاد پروفسور محمود حسابی

□ همه‌ی شعرا و بزرگان ادب جهان، به گوته، شاعر والامقام آلمانی، لقب افتخارآفرین «استاد من» را می‌دهند، ولی گوته تنها برای حافظ ما ایرانیان عنوان بی‌نظیر «استاد من» را برمی‌گزیند!

پروفسور حسابی هیچ‌گاه بنون وضو دست به دیوان لسان‌الغیب نمی‌زدند. به زبان دیگر، راه‌یابی به نیت قلبی این اندیشمند راهنما را قلبی پاک، بی‌آلایش و آراسته می‌دانستند.

پروفسور حسابی، توفیقات خود را مدیون دو زن، یعنی همسر و مادرشان می‌دانستند. بر این اساس، ما همیشه آرزو می‌کردیم سن‌مان اجازه می‌داد تا بتوانیم خودمان شاهد این تعلق قلبی مادر بزرگمان به استاد ادب و فرهنگ ایران زمین، حافظ، باشیم. اما از آنجا که خداوند همواره یاور مشتاقان و خواهان برآورده شدن خواسته‌های چنین شیفتگانی می‌باشد، به روایت ماندگار پیامبر بزرگ ایران: «گفتار نیک» کردار نیک و پندار نیک، ما تبلور آن آراستگی‌ها را عیناً در وجود مادر خودمان (همسر استاد) و شخص آقای دکتر یافتیم.

همواره شاهد بودیم چگونه مادرمان با این تعلق قلبی و اعتقاد در همه‌ی دودلی‌ها، واهمه‌ها و دشواری‌های زندگی دیوان حافظ را راهنمایی بیدار و آگاه برای خود و خانواده قرار می‌دادند و اعتقاد به چنین پشتوانه‌ی بزرگی را به ما می‌آموختند.

شایان ذکر است که این انسان والا پس از مطالعه‌ی دیوان حافظ، آن را بوسیده و قبل از قرار دادن آن به روی پیش‌خوان (تاقچه‌ی منزل) و یا کتاب‌خانه، آن را به شکل یک دهنش الهی، روی چشم و پیشانی خود گذارده و سپس در پارچه‌ی بازمانده‌ی اجدادی خود می‌پیچیدند که گردی به آن ننشیند، آن‌گاه آن را بر سر جایش قرار می‌دادند.

آقای دکتر می‌گفتند، این ظاهر قضیه است که شما چند ثانیه، هنگام به‌دست گرفتن دیوان حافظ، رسمی مودبانه یا بهتر است بگوییم دلدادگی را به‌جای بیابورید یا خیر، ولی معنی اصلی آن نشان از اعتقاد به ضرورت برقراری احترام و تعهد اخلاقی نامحدود به اسطوره‌های ملی‌مان دارد، چه برسد به آن‌که به خود اجازه بدهیم در مورد چنین رهبر فرهنگی، کلماتی سبک بر زبان آورده و یا خدای ناکرده اسائه‌ی ادب نماییم.^{۱۱}

همان‌طور که قبلاً نیز یادآور شدیم، تقریباً همیشه کنار دست آقای دکتر حسابی در اتاق نشیمن پائین در کتابخانه (دفتر)، در سالن پذیرایی، کتابخانه‌ی پشت اتاق خواب، کنار تخت‌خوابشان، دفتر کارشان در دانشگاه تهران (دانشکده‌ی علوم و پیش از آن، دانشکده‌ی فنی) یک دیوان حافظ، قرار داشت، حتا برای مسافرت‌هایشان، چه سفرهای داخلی، چه سفرهای خارجی، دیوان کوچکی همراه خود می‌بردند و هرگز آن حافظ بسیار زیبا، با جلد قدیمی کهنه سبز رنگ را فراموش نمی‌کردند. بارها شاهد بودیم هرگاه آقای دکتر یا مادرم غصه‌دار می‌شدند این

یاران عاشق، با خواندن غزلی، غم‌ها و دشواری‌های غیرقابل‌تصور را در زندگی فرو نشانده و تردیدها را از خود دور می‌کردند و تصمیم به‌جا و سنجیده‌ی می‌گرفتند و در راه خود علی‌رغم تمام دشواری‌ها، توفیق می‌یافتند.

شایان ذکر است که در گوشه و کنار نسخه‌های حافظ آقای دکتر، یادداشت‌های بسیاری با خط زیبای فارسی، لاتین (فرانسه، انگلیسی، آلمانی و...) یا عربی به چشم می‌خورد که هر یک در نوع خود بسیار آموزنده و شایان تعمق است.

به‌خصوص، هنگامی که ملاحظه می‌کنید غزلی یا بیتی را با گفته‌ی بی از شکسپیر، گوته، ژید و...، رمان‌های معروف نویسندگان بزرگ و یا آثار دیگر اندیشمندان جهانی مثل بودا، مزدا، مانی و یا... به زیبایی مقایسه کرده‌اند و درس بزرگی از آن پدید آورده‌اند.

از دیگر خاطرات جالب و فراموش‌نشدنی که در مورد شناخت آقای دکتر نسبت به حافظ دارم، این است که استاد می‌گفتند: کاملاً معلوم است که کدام غزل حافظ مربوط به زمان جوانی او و کدام غزل او مربوط به زمان میان‌سالی و یا کهن‌سالی اوست. کدام سیاسی است، کدام اجتماعی، کدام تربیت‌فرزند است، کدام تربیت‌جامعه، کدام درس رفتار، و چگونگی احترام و علاقه نسبت به کشور است و... در چندین غزل، ندای او، فقط و فقط عاشقانه و خطاب به یار ارزشمندش می‌باشد و در بعضی غزلیات تنها با خدای خود و پروردگار ایرانیان همیشه یکتاپرست، خلوت کرده و با آفریدگارش راز و نیاز می‌کند.

یعنی در چنین غزلیاتی نیز کاملاً روشن است که حافظ، خداوند را ستایش می‌کند و خدا را به‌عنوان تنها داشته‌ی خود می‌ستاید و او را با سادگی، دلدادگی و نهایت بزرگی توصیف می‌کند. در برخی غزلیات به خوبی مشهود است که دقیقاً از خصوصیات معشوقه‌اش حرف می‌زند، زلفش، ابرویش، مویش، اندامش، قدش، عطر تنش، طرز راه رفتنش، چشمانش، نگاه قشنگش، دل بردنش و...

و به این ترتیب پروفسور حسابی اعتقاد داشتند که استدلال یک سوبه و فشار بی‌جهت عده‌ی که محبوب و معشوق حافظ، فقط خداوند است، درست نیست، زیرا در بعضی از غزلیات به دقت روشن است که منظور حافظ دقیقاً یک انسان است، یارش و نه چیز دیگری.

استاد توضیح می‌دادند که در برخی از غزلیات، حافظ، به خوبی به ما می‌فهماند که چقدر به همسر و خانواده‌اش علاقه داشته است و چطور باافتخار و بالندگی از یار و یاور زندگی‌اش صحبت می‌کند. براساس همین نگرش واقع‌گرایانه در برخی از غزلیات واضح است که حافظ، دقیقاً از همان شراب واقعی و این صنعت دیرین ده‌هزار ساله‌ی ایران و نقشی که این داروی طبیعی در طول تاریخ کهن ایران در مرمت روح و روان انسان‌ها، توان‌بخشی و یاری‌رسانی در بیمارستان‌ها، هنگام عمل‌های جراحی به‌عهده داشته، صحبت می‌کند و در جای دیگری از شراب به‌عنوان یک پدیده‌ی ویژه‌ی روحانی و تمثیلی معنوی یاد کرده و آن را می‌ستاید و مشخصه‌های برجسته‌ی آن را بیان می‌نماید.

نکته‌ی بسیار دل‌شکن و حزن‌انگیز هنگامی‌ست که حافظ عزیز ما از دست دادن تنها بازمانده‌ی وجودش، فرزندش (پسرش) را با نازک‌دلی تمام و با بیان عمیقی از دل‌آزردگی و شکسته‌دلی یادآور می‌شود و به سخت‌ترین وضع ممکن این غم‌جانگداز را تشریح می‌کند.

مقایسه‌ی سعدی و حافظ

استاد در مقایسه‌ی ویژگی‌های حافظ و سعدی - دو والای تمدن و فرهنگ ایران - می‌گفتند: هر دو بزرگ، اندیشمند، راهنما، معلم و نقش راهبری جامعه را دارند، اما تفاوت از آنجا شروع می‌شود که سعدی، "زندگی و حافظ، "سادگی" خاصی را از خود بروز می‌دهند.

که این زندگی به ناچار برای سعدی پیش آمده است، چون او پیش‌تر عمر خود را در سفر گذرانده است و در هر شهر و اقلیمی مجبور بوده است با رعایت سیاست، درایت و آینده‌نگری با مقتضیات و تفکرات محل اقامتش مطالبی بگوید و طوری رفتار کند که با شرایط خاص برقرار در آن مکان و کشور مطابقت داشته باشد و راه کارهای مخصوصی را نسبت به مقررات، سنن، باورها و خلق و خوی هر قوم اعمال نماید تا گذران زندگی و امور برایش سهل شود... یعنی با سیاست و با متانت و درایت گلیم خود را از آب بیرون بکشد تا مورد کژاندیشی آن‌ها قرار نگیرد و به موجب آن راهش را باز کند و بگذرد. آن‌گاه براساس



احساس تعهد خود به هم‌وطنانش در نوشته‌های به‌جای گذاشته از خویش، یافته‌های خود را مانند یک معلم سخی و آزاده برای بازماندگان به یادگار بر جای بگذارد تا راه‌بر ایرانیان در سختی‌ها و دشواری‌های ناشی از وقایع ناخواسته و تحمیلی باشد که دائماً در طول تاریخ گریبان این ملت صبور، بردبار، چاره‌اندیش و خستگی‌ناپذیر را گرفته است.

ولی حافظ چون غیر از یک سفر داخلی آن هم به شهر یزد دیگر از شیراز، خارج نشده است، یک نوع اخلاق و منشی روشن، معلوم و کاملاً واضح، صادق و روراستی دارد و همین حالت را مستقیماً و بدون پرده‌پوشی آموزش می‌دهد.

البته ناگفته نماند که به‌قول حافظ در همین زندگی شخصی، ظرافت‌ها و نکات باریک‌تر از مویی وجود دارد که فهم و درک آن نیز شایسته‌ی تعمق خاصی است.

مقایسه‌ی شعر حافظ و موسیقی باخ

پروفسور حسابی می‌گفتند هر چیز در دنیا فقط یک بار و در زمانی خاص به اوج خود می‌رسد.

بر همین اساس ایشان عقیده داشتند که صعود به قله‌ی تمدن، تفکر، اندیشه، انسان‌دوستی و هدایت انسان‌ها و تعالی بشریت که نهایتاً به آن درس عاشقی می‌گوییم، یک بار در شعر حافظ و یک بار در موسیقی باخ و... ممکن شده است.^{۱۲}

در همین رابطه نکته‌ی بسیار دقیق و شایان توجهی که استاد همواره به آن اشاره می‌کردند، نزدیکی تفکر و سطح والا و پر اهمیت (و شاید بهتر است بگوییم فوق انسانی) شعر حافظ و موسیقی باخ بود.

استاد بر این عقیده بودند: همان‌طور که بچه‌ها در جهان پیشرفت، حتا با تمدن‌هایی بین ۲۵۰ تا ۷۰۰ سال مانند آمریکا یا اروپا به خوبی با بزرگان تحقیقات و نوآوری، علم، فرهنگ، ادب، هنر و موسیقی خود، آشنا هستند، ما هم وظیفه داریم فرزندان ایران‌زمین را با دقت و حساسیت نسبت به بزرگان تاریخ خویش به‌خصوص اسطوره‌های دانش

و اخلاق چون حافظ بزرگ هر چه بیشتر آشنا سازیم تا به قول دانش‌گستران جهان توسعه یافته، مردم ما با داشتن الگوی مناسب برای نیل سریع و مطمئن به اهدافشان دارای سیستمی مطمئن گشته، مصمم‌تر حرکت کنند و با سرعت بیش‌تری به هدف والایشان برسند.

نتیجه

پروفسور حسابی فیزیک‌دان، علی‌رغم گفته‌ی دوستان و اساتید دانشگاهی‌شان، قبل از هر چیز یک ریاضی‌دان برجسته بودند. ولی به‌عنوان یک انسان شناس برجسته، با انصافی دلنشین، عقیده داشتند:

"شخصیت یک ملت را، ادبای آن ملت می‌سازند"

استاد با بیانی ساده و نافذ و در راستای احترام به هنر و هنرمند و با اتکاء به همان انصاف اخلاقی به ما می‌گفتند: "هنر، چاشنی زندگی است."

یعنی همان‌طوری که یک فشنگ احتیاج به چاشنی دارد تا به حرکت درآمده و موثر باشد، هنر و هنرمند نیز در زندگی همین نقش ممتاز را در یک حرکت اجتماعی و فرهنگی برای عموم مردم بر عهده دارند و از ارکان این حرکت می‌باشند. ■

پی‌نوشت‌ها

۱۱- در بیان احترام مادرم و آقای دکتر حسابی، به سنت‌های ملی، مذهبی و قومی، اشاره به این نکته خالی از لطف نیست که همه ساله بر سر سفره‌ی هفت سین در راستای گرامی‌داشت پیوند مبارک زناشویی‌شان و جاودان نگه‌داشتن خاطره‌ی آن پیمان مبارک، مادرم و آقای دکتر اصرار داشتند که سفره‌ی «زیرانداز» هفت‌سین، سفره‌ی عقدکنان‌شان باشد و آقای دکتر همیشه جانماز مادر مادرم را روی آن قرار می‌دادند، سپس بر آن، قرآن پدربزرگ مادرم را می‌گذاشتند و بعد بالای آن، آینه و شمعدان عروسی‌شان را می‌چیدند و بعد، دیوان حافظ خودشان را در پایین این جانماز و آن قرآن قرار می‌دادند تا این آرنج (سمبل)‌های اعتقادی و ملی در دل و روح ما بچه‌ها و مهمانان جایگاهی والا یافته تا هر یک به نوبه‌ی خود سینه به سینه به نسل‌های بعد انتقال دهیم.

اما حال که صحبت از جایگاه یادمان‌های ملی ایران زمین پیش آمد، یادآور می‌شوم که آقای دکتر همیشه گلی از خاک الک کرده را در سینی می‌خوابانیدند تا شستن اشک‌های فرو ریخته‌ی شمع‌ها در ظرف برای مادرم مشکل نباشد به تعداد اعضاء فامیل شمع‌هایی را در همان گل بر روی سفره هفت‌سین افروخته نگه می‌داشتند تا این شمع‌های فروزان نشان‌گر زنده و پایدار بودن اعضای خانواده در طول سال و سفره هفت‌سین دلگرم‌کننده دل‌های ما باشد و از ساعتی قبل از آغاز سال نو بسوزد و خودش به‌طور طبیعی خاموش شود، یعنی نشانی از فروغ زندگی به رسم ایرانیان باستان و یادآوری از تمدن ده هزار ساله ایران زمین.

تأکید می‌نمایم که پروفسور حسابی عقیده داشتند نه تنها این شمع‌های فروزان سفره هفت‌سین باید تا آخر بسوزد و هرگز نباید آن را خاموش کرد چرا که ایرانیان همواره به روشنایی احترام گذاشته‌اند.

لذا یک ایرانی هیچ‌گاه در کار خداوند دخالت نمی‌کند و شمع زندگی خود و یا کس دیگری را خاموش نمی‌سازد زیرا این خدای خالق است که تصمیم می‌گیرد شمع زندگی کسی را چه هنگام بیفزورد و در چه زمان خاموش نماید.

به این ترتیب استاد معتقد بودند که حتی فوت کردن شمع در جشن تولدها تقلید ندانسته از غربی‌ها است و تداوم رسم مبارک روشن نگاه داشتن شمع‌ها فقط ظاهر قضیه است ولی معنای اصلی آن استوار و برقرار داشتن طباطب اتصال تمدن امروز ما با نیاکمانان و تلاشی است برای پاسداشت این اصیل‌ترین و کهن‌ترین فرهنگ جهانی.

بعد از انجام مراحل مختلف تحویل سال نو که در بحث دیگری باید به آن پرداخت تقال

زندگی خانوادگی و همسر و فرزند حافظ

کسری بهروزی - تهران

□ در مورد زندگی خانوادگی و هم‌چنین همسر و فرزند حافظ، کم‌تر نوشته‌یی به چشم می‌خورد. ولی با نگاهی به دیوان خواجه‌ی شیراز می‌توان نتایج‌ی گرفت و شرح زیر از آن جمله است:
ازدواج حافظ می‌بایستی در سال‌های ۷۴۴ و ۷۴۵ ق در زمان پادشاهی شیخ‌ابواسحاق و وزارت حاجی‌قوام صورت گرفته باشد، زیرا او در یکی از غزلیات خود صریحاً به حاجی‌قوام اشاره می‌کند و از سرو زیبایی خود در خانه. در اوایل سلطنت شاه‌شیخ هنگامی که حافظ ۲۷ یا ۲۸ ساله است با یار نمکین ۱۴ ساله‌اش ازدواج می‌کند. او فقط یک‌بار ازدواج می‌کند و پس از درگذشت همسر دلبنده‌اش دیگر هرگز همسری اختیار نمی‌کند.

لبلیب شیراز خود را در سایه‌ی سرو مهر و پیش در خانه فارغ از سرو بستانی و شمشاد چمن می‌داند و بی‌نیاز از خوبان و مهرویان دیگر. همسرش به اندازه‌ی مقبول طبع شاعرانه و لطیف اوست که با داشتن یک چنین گل زیبایی در کنار خود خویشتن را فارغ از لاله و گل نسربین و برگ نسترن می‌خواند. این زمان اوج کام‌کاری و خوش‌دلی رند شیراز است زیرا که شاهی آزاداندیش و سخاوتمند و ادب‌دوست بر سر کار است و به اشاره‌ی او وزیرش حاجی‌قوام بخشنده از هیچ‌گونه کمکی به حافظ دریغ ندارد.

مرا در خانه سروی هست کاندرا سایه‌ی قدش فراغ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم
گرم صد لشکر از خوبان به قصد دل کمین سازند بحمدلله والمنه بتی لشکرشکن دارم
چو در گلزار اقبالش خرامانم بحمدالله نه میل لاله و نسربین نه برگ نسترن دارم
به رندی شهره شد حافظ میان هم‌دمان لیکن چه غم دارم که در عالم قوام‌الدین حسن دارم
همسر او در سنین جوانی به عقد حافظ درمی‌آید، زمانی که ۱۴ ساله است و رند شیراز چنان با بت نوجوانش و می‌دو ساله در کاشانه‌ی خود سرگرم است که هم صحبتی کسان دیگر را نمی‌خواهد، زیرا که نقش خال نگارش ذهن او را مشغول ساخته و از ساقی می‌خواهد که در خوشاب بیاورد و به حسود می‌گوید که کرم و سخاوت اصفی را ببیند و بمیرد.

چو لاله در قدح ریز ساقیا می و مشک که نقش خال نگارم نمی‌رود ز ضمیر
بسیار ساغر و در خوشاب ای ساقی حسود گو کرم اصفی ببین و بمیر
می دو ساله و محبوب چهارده ساله همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر
در مورد نام همسر حافظ اختلاف نظر وجود دارد. گروهی می‌گویند اسم او شاخه نبات بوده و استناد به این بیت حافظ می‌کنند که می‌گوید:

کاین همه شهد و شکر کز سخنم می‌ریزد
شاخه‌نبات نامی‌ست غیر مرسوم و بیش‌تر محتمل است که اشاره‌ی حافظ به شیرین‌سخنی خود و تشبیه یارش به شاخه نبات که مظهر شیرینی‌ست، باشد و او این را در بیتی دیگر به روشنی بیان می‌کند.

حافظ چه طرفه شاخ نباتی‌ست کلک تو کش میوه دلپذیرتر از شهد و شکر است
به احتمال زیاد نام همسر حافظ نسربین بوده، هرچند که خواجه در ۱۴ غزل از نسربین نام می‌برد، ولی چنان‌که شیوه‌ی اوسته در پرده سخن می‌گوید و شاید هم به دلیل تعصب شرقی‌اش از نام‌بردن صریح همسرش پرهیز دارد، ولی در چند بیت این اشاره روشن‌تر است، مانند:

رسم بدعه‌دی ایام چو دید ابر بهار
گریه‌اش بر سمن و سنبل و نسربین آمد
و یا:

به بوی او دل بیمار عاشقان چو صبا
فدای عارض نسربین و چشم نرگس شد
و یا:

خوش بود لب آب و گل و سبزه و نسربین
همسر حافظ می‌بایستی در همان سال‌های اول ازدواج پسری به دنیا آورده باشد که تنها فرزند حافظ

هر یک از ما بر دیوان حافظ بر سر سفره‌ی هفت سین جایگاهی ویژه داشت تا پاسخ نیتمان را برای سال جدید از استاد بزرگ راهنما لسان‌الغیب دریافت نماییم.

۱۲- ناگفته نماند که استاد دکتر سیدمحمود حسابی شیفته‌ی موسیقی سنتی ایران بودند اندازه گیری فواصل گام‌های موسیقی ایران، تاسیس انجمن موسیقی ایران، تاسیس اولین آزمایشگاه اندازه‌گیری و پژوهش‌های سنتی ایران، محاسبه و اصلاح ساختار کاسه‌ی تار ایران از آثار استثنایی و نشانه‌ی تعلق خاطر عمیقشان به استواری زیربنایا و سربلندی هادیان فرهنگ ایران زمین به خصوص موسیقی بی‌همتای سنتی ایران است.

و جالب اینجاست: زمانی استاد دست به ایجاد چنین مراکز تحقیقاتی زدند که کمتر کسی فکر امکان تاسیس یا جرأت حرکت به سوی هنر آن هم موسیقی را داشت ضمن آن که استاد براساس آموزش‌های مادر فاصله شان از کودکی در نواختن نی و نی لیک تبجر یافتند، و سپس خود ساز دهنی را آموختند و بعدها در دوران تحصیلات علمی در فرانسه به طور رسمی ویولون و سال‌ها بعد پیانو را فرا گرفتند.

جالب است یاد آور شود همان شبی که ایشان صبح آن روز می‌باید از تز دکتری خود در دانشگاه سوربن پاریس دفاع می‌کردند در کنسرواتوار پاریس در بین تمامی ویولونیست‌های آن روز اروپا مقام اول را کسب کردند که تز تنظیمی و جایزه دریافتی ایشان در آن مراسم که ماسک زیبایی از صورت بنه‌وون می‌باشد خوشبختانه به خوبی در منزل و موزه‌ی پرفسور حسابی محافظت گردیده و شایسته‌ی دیدار و توجه علاقمندان می‌باشد. در این باب نکته‌ی آخر آن که استاد در پاریس با تعدادی از هم‌کلاسی‌های خود در دانشگاه سوربن دست به ایجاد گروه موسیقی کلاسیک زدند و گروه را به خاطر عشق همه‌ی آن‌ها به موسیقیدان بی‌همتای جهان هنر، باخ به نام کوچک او «سن سباستین» نام‌گذاری نمودند و در آن سال‌ها به معروفیت بسیاری دست یافتند.

در این گروه استاد سولیست ویولون بودند و برنامه‌های بسیار جالبی را در سالن‌های معروف همایش‌های پاریس اجرا می‌کردند. در این فرصت از معروفیت این گروه خاطره‌یی را یادآور می‌شود: کسانی که به پاریس رفت و آمد داشتند، ملاحظه کرده بودند که عکاس معروف‌ترین عکاس‌خانه‌ی خیابان شانزلیزه عکس بزرگ شده (آگراوندیسمان) استاد و نیز عکس گروه یاد شده را در قسمت ورودی عکاس‌خانه‌ی خود طی سالیان سال به نمایش گذارده بود. عکس اول به عنوان عکس برتر (فتوزنیک) و عکس دوم به عنوان یک عکس هنری.